

حب وطن

شعری از زنده یاد حمید مصدق

تا تو گسسته ای ز من، تاب نمانده در تنم
کیست بیاد چشم تو، مست؟

منم، منم، منم

دور از آن نگاه تو، وز رخ همچو ماه تو
روز در آه و زاریم، شب
به فغان و شیونم

ای که به غربت این زمان،
باده کشی عیان، عیان،
خون دل است در وطن، جای شراب خوردنم

دل ز وطن بریده ای، راه سفر گزیده ای
نیست مرا دلی چو تو،
دل نبود از آهنم

گرچه در آب و آتشم
سوزم و گریم و خوشم
گر بودم هزار جان، جمله فدای میهنم

چند تو خوانیم که: ها!

خانه رها کن و بیا!

نیست وطن لباس تن، تا که ز خویش برکنم

غرب وطن نمی شود، خانه ی من نمی شود
شرق کهن نمی شود، خانه چرا دگر گنم؟

مهر وطن سرشت من، دوزخ آن بهشت من
روز و شبان و دمبدم، دم ز وطن، وطن ز منم

*برگرفته از کتاب شیر سرخ ؛ انتشارات زریاب